

تجربیات شاعرانه‌ی سید علی صالحی در سه دفتر شعر او

صدیقه انصاری* دکتر مریم خلیلی جهانتیغ**

چکیده

ادب غنایی با احساسات شاعر سر و کار دارد و عبارت است از انعکاس تجربیات عاطفی و درونی او در کلام هنری که باعث انگیزش و تأثر خواننده می‌گردد. در ادب غنایی شاعر یا نویسنده خویشتن خویش را بیان می‌کند و ضمن آن به بیان عواطف و احساسات خود نسبت به زندگی و طبیعت می‌پردازد. بنابراین هر سخنی را که ریشه در ژرفای احساس هنرمند داشته باشد و بتواند تأثیری عمیق بر عواطف مخاطب بگذارد، می‌توان در زمره‌ی ادب غنایی جای داد. در این نوشتار احساسات فردی و شاعرانه‌ی سید علی صالحی، یکی از شاعران معاصر ایران مورد بحث و بررسی قرار گرفته است تا از این طریق با افق معرفتی و دلالتی او بیشتر و بهتر آشنا شویم. روش کار ما در این نوشتار شیوه‌ی تحلیل محتوایی اشعار وی بوده است و عاطفه‌ی شاعر در ارتباط با انسان، عشق، زن، امید، ناامیدی، اندوه، شادی، پیری، وارستگی، شعر و شاعری، سوگند و مرگ مورد تامل قرار گرفته است. در اغلب موارد حالت، نگاه و احساس صالحی به این مقوله‌ها، از نوع خاصی است که با نگاه و برخورد عاطفی دیگر شاعران فرق دارد.

واژگان کلیدی: شعر، عاطفه، ادب غنایی، سید علی صالحی.

مقدمه

معنا یکی از دو کفه‌ی ترازوی شعر است که حتی اگر کمی از سویی زبانی آن سبک‌تر باشد کلام تعادل خود را از دست داده و ناپسند می‌گردد. بنابراین معنا باید دوشادوش

*Email: sedigheansari@stu.usb.ac.ir دانشگاهی کارشناسی ارشد زبان و ادبیات فارسی دانشگاه سیستان و بلوچستان

**Email: khalili@lihu.usb.ac.ir دانشیار زبان و ادبیات فارسی دانشگاه سیستان و بلوچستان

صورت شعر بوده و همواره آن را همیار و همراه باشد زیرا نبود و حتی ضعف هرکدام از این دوسویه بر پیکره‌ی سخن آسیب وارد کرده و موجبات کسالت سخن‌نیوش را فراهم خواهد نمود. شعر حتی اگر پر از تصاویر و آرایه‌های رنگانگ بیانی و بازی‌های گوناگون زبانی باشد وقتی به سمت بی‌معنایی کشیده شود اگر نه همه‌ی مخاطبان که نیمی از خوانندگان خود را از دست می‌دهد و این چنین است که برخی معتقدند «صورت‌های خیال اگر از زمینه عاطفی بی بهره باشند بی‌ارزش و بی‌اثر خواهند بود» (پورنامداریان، ۱۳۸۱: ۱۸۸).

منظور از معنای عاطفی شعر، همانا برخورد احساسی شاعر است با رویدادها، حوادث و آنچه در پیرامون وی می‌گذرد بنابراین روح وی را به نمایش می‌گذارد؛ یعنی شادی و اندوه، امید و ناامیدی، عشق و نفرت، آزادی و خفقان، مرگ و زندگی و همه‌ی آنچه که در روح یک انسان اتفاق می‌افتد. این رویه باعث پیدایش یکی از انواع ادبی به نام ادب غنایی گشته است چنان‌که گفته‌اند «لذت‌ها و شادی‌های شاعر و بدبینی‌های برخاسته از دست نیافتن به آرزوها و رنج حاصل از اندیشه‌ی بودن و دست نیافتن به آزادی و دنیای آرمانی و مطلوب از جمله موضوعات شعر غنایی است و به تعبیر دیگر می‌توان آنها را به احساسات مربوط به فرد، خانواده، انسانیت، وطن، طبیعت، خدا و دین محدود کرد» (رزمجو، ۱۳۷۲: ۶۷). در تعریف ادب غنایی به طور عام و شعر غنایی به طور خاص گفته شده است: «غنا در لغت به معنای سرود، نغمه و آواز خوش طرب‌انگیز است و شعر غنایی به شعری گفته می‌شود که گزارش‌گر عواطف و احساسات شخصی شاعر باشد» (معین، ۱۳۷۱: ذیل واژه‌ی غنا). بنابراین می‌توان گفت «هنر آنگاه آغاز می‌گردد که انسانی با قصد انتقال احساسی که خود آنرا تجربه کرده است، آن احساس را در خویشتن برانگیزد و به یاری علایم معروف و شناخته شده‌ی ظاهری بیانش کند.» (تولستوی، ۱۳۵۲: ۵۵ و ۵۶) علایم شناخته شده‌ی ظاهری می‌تواند همان روساخت زبانی و آرایش‌های بیانی باشد. پس اصل و اساس در ادب غنایی احساسی است که میان سخنور و خواننده رد و بدل می‌شود و این‌که گفته شده است که «آن چه در هنر اهمیت دارد احساس است، هم احساس هنرمند و هم تأثیر احساسی یا عاطفی اثر بر مخاطبان آن» (گراهام، ۱۳۸۳: ۵۴). به نوعی به این القای احساسات و تاثیرات و تاثرات ادبی اشاره کرده است که اگر نباشد اثری را نمی‌توان غنایی خواند.

پس شعر و ادبیات اگر به درون انسان و احوال او نپردازد و حقایق درونی وی را بیان نکند ابتر و ناقص خواهد بود و به انسان خیانت کرده است. ادبیات باید آفریدگار دوباره‌ی داستان زندگی انسان باشد و آن را چون نمونه‌ای ایده‌آل در برابر دیدگان نهاده و با دقت و وسواس هرچه بیش تر به ترسیم آن بپردازد و حتی نقطه‌ای از آن را نادیده نگذاشته و از آن نگذرد.

پیشینه و روش تحقیق: در زمینه‌ی عواطف غنایی در اشعار شاعران معاصر مقاله‌های متعددی در نشریات دانشگاهی و غیر دانشگاهی نوشته شده است. مقاله‌ی "بررسی تطبیقی غم و شادی در شعر اخوان ثالث و ایلیا ابوماضی" از جواد دهقانیان و سید فضل الله میرقادری در شماره‌ی پنجم زمستان ۱۳۹۰ نشریه‌ی ادبیات تطبیقی دانشگاه شهید باهنر کرمان، مقاله‌ی "تجربه‌ی عاطفی ویلیام وردزورث و منوچهری دامغانی در توصیف طبیعت" از روح الله روزبه کوهشاهی در شماره‌ی نوزدهم، پاییز و زمستان ۱۳۹۱ پژوهشنامه ادب غنایی دانشگاه سیستان و بلوچستان، مقاله‌ی "اصالت تجربه در غزل‌های سنایی" از قدرت الله طاهری در شماره‌ی ۲۲ سال ۱۳۸۷ نشریه‌ی پژوهش‌های ادبی از جمله‌ی این مقالات هستند اما در مورد معانی و تجربیات عاطفی محمد علی صالحی تا کنون مقاله‌ی مستقلی نوشته نشده است.

در این نوشتار برآنیم تا به روش واکاوی در متن و تحلیل محتوای سه دفتر "دریغا ملا عمر"، "انیس آخر همین هفته می‌آید" و "ما نباید بمیریم رؤیاها بی‌مادر می‌شوند" از سید علی صالحی، زلالیت بی‌انتها و بی‌مرز عواطف این شاعر معاصر ایران و تازگی و طراوت دل‌خواه شعر وی را تجربه کنیم.

شاعر همواره از زبان "من" ها سخن می‌گوید و عواطف آن "من" ها را در شعر به رشته کشیده و به خواننده پیش‌کش می‌کند و "بر این اساس می‌توان در یک چشم‌انداز عام، این "من" ها را در سه گروه عمده و اساسی تقسیم کرد: "من" های فردی و شخصی، "من" های اجتماعی، "من" های بشری" (شفیعی کدکنی، ۱۳۸۰: ۸۷ و ۸۸) که در این جا به بررسی صورت نخست یعنی "من" شخصی یا عواطف فردی شعر صالحی خواهیم پرداخت:

عواطف فردی:

هر انسانی به صورت فرد و به عنوان یک موجود مستقل دارای احساسات و مختصات عاطفی خاصی است که او را از انسان‌های دیگر جدا کرده و به او نوعی استقلال احساسی و

درونی می‌بخشد. گاه برخی از انسان‌ها و به خصوص هنرمندان و شاعران تلاش می‌کنند تا احساسات فردی خویش را به دیگران نیز منتقل کرده و آنان را در تجربیات درونی خود شریک گردانند و مخاطب را از انقلاباتی که در درون آنان واقع شده یا در حال وقوع است آگاه سازند. زیرا "درون ما سرشار از عواطف متناقضی همچون عشق و نفرت، غم و شادی، یاس و امید، ترس و دلآوری و ... است. این عواطف ابدی‌اند، یعنی از آغاز خلقت تا امروز در نهاد ابنای بشر بوده‌اند. تاثیر در نفوس که هدف نهایی شعر و هر کلام غیر عادی است، گاه از طریق خیال‌انگیزی حاصل می‌شود و گاه از طریق تحریک عواطف" (زرقانی، ۱۳۸۳: ۲۹). هنرمندان به طور عام و شاعران به طور خاص تنها کسانی هستند که این توانایی را دارند که روح خویش را عریان کرده و در معرض دیدگان همه قرار دهند و از این کار نیز هیچ پروایی نداشته باشند و ترسی به دل راه ندهند. آنان خشم و کینه‌ی خویش را با همان صراحتی ابراز می‌دارند که عشق و دوستی‌شان را. شعر که نمونه‌ی کامل هنر ناب است از نخستین روزها و لحظات شکل‌گیری همواره پیامبری مطمئن و قابل اعتماد بوده است که رسالت‌هایی تاریخی و بشری را بر دوش‌های ظریف اما توانایش حمل کرده و همیشه انسان را به روان و درون خویش فرا خوانده است و از این جاست که می‌گویند «میزان و ملاک حقیقت در اشعار غنایی، عواطف و روح شاعر است. غرض و غایت شعر غنایی توصیف عواطف و نفسانیات فرد است و تمام عواطف نفسانی بشر از هر نوع که باشد موضوع آن. مراد از "عواطف نفسانی" تمام تجلیات عواطف و احساسات بشری است از احساسات دینی و میهن‌پرستی گرفته تا حیرت و عشق و کینه و تحسّر و...» (صفا، ۱۳۷۴: ۲۴) شعر صالحی نیز چنین است و در این مقاله تنها عواطف و حالات فردی او مورد توجه قرار می‌گیرد:

۱- انسان:

داستان زندگانی فرزندان آدم همواره یکی از منابع آفرینش شاعران بوده و انسان و حالات روحی او حجم زیادی از سروده‌های آنان را در بر گرفته است. شاعران همواره در پی کشف و آشکارسازی هر چه بیش‌تر زوایای پنهان روان این موجود هزار رنگ و هزار چهره بوده‌اند و هنوز هم این جست و جوهای شاعرانه و ظریف ادامه دارد. صالحی برای انسان همان ارزشی را قائل است که انسان شایستگی آن را دارد و گاه از آن غافل مانده

است. صالحی از هیچ یک از حالات بشری غافل نبوده و همواره یکی از دغدغه‌های سرایش برای او پرداختن به انسان و احوال او بوده است. این شاعر شادی انسان‌ها را شادی خویش و غم آنان را چون غم خویش می‌سراید، با آنان عاشق می‌شود و هم‌پای آنان با کسانی که انسان را جدی نمی‌گیرند مبارزه می‌کند. صالحی از انسان برتر سایه‌ی خدایی ساخته و به ستایش وی می‌پردازد چرا که انسان خود جانشین خدا بود که پرداختن به دیو دنیا او را از خدایی باز داشت و به کدخدایی دنیا نشانده:

" و آدمی هرگز/ شایسته ماندن/ در بند این همه دیوار نبوده است" (صالحی، ۱۳۸۹ الف: ۵۶).
 " همه ما/ فقط حسرت بی پایان یک اتفاق ساده‌ایم،/ که جهان را بی‌جهت/ جور عجیبی جدی گرفته‌ایم" (صالحی، ۱۳۸۹ الف: ۷۶).
 " نخستین خنیاگر گل سرخ/ منم/ آبادی جهان/ از جلوس و اشاره من آغاز شده،/ من انسانم." (صالحی، ۱۳۸۹ الف: ۹۱).
 " نظر به رخسار آدمی/ عبادت عجیب من است" (صالحی، ۱۳۸۹ الف: ۲۰۶).

۲- عشق:

عشق یکی از حالات و احساساتی است که نوع بشر آنرا در طول حیات خود تجربه می‌کند و صورت‌ها و شکل‌های گوناگون و رنگارنگی دارد. این عنوان همواره بخشی از هنر و ادبیات دوره‌های مختلف تاریخی را به خود اختصاص داده است و یکی از موتیف‌ها و مضامین اصلی هنر و ادبیات می‌باشد و هنرمندان تنها قشری هستند که همواره اعتقاد خویش را به این اعجاز بشری حفظ نموده و به کمک آن دست به آفرینش‌های فرا انسانی زده‌اند. «امروزه شاعری که از عشق سخن می‌گوید، ما را به یاد هسته‌های نخستین زندگی خودمان می‌اندازد، ما را به قلب حساسیت انسانی‌مان، رجعت می‌دهد و انسان را برای ما دوباره کشف می‌کند، بیگانگی را از بین می‌برد، پل‌های استوار عاطفی را ایجاد می‌کند و در ستایش خود از هدف عشق، ما را به یاد تمام آن لحظات تاریخی می‌اندازد که اجداد ما، از طریق ارائه‌ی حساسیت‌های عاشقانه‌ی خود، انسان را غنی‌تر کرده‌اند» (براهنی، ۱۳۷۱: ۳۸۷).

سید علی صالحی از دریچه‌ای منحصر به خود خویش به عشق نگاه می‌کند بنا بر این در همین آغاز باید یادآوری کرد که عشق در نزد صالحی شبیه عشق در نزد برخی از شاعران پیش از وی نیست. این درست است که عشق او نیز در هیأتی زنانه جلوه می‌کند اما زن شعر

او فقط آن زن چشم و ابرو و زلف و خال و خطِ شعر قبل از او نیست بلکه زنی است که ذاتی ماورایی و آسمانی دارد؛ زنی است اساطیری که از هرگونه صفت آلودگی و تعلق پالوده و پاک است. چهره‌ای اهورایی است که شاعر آن را از ازل به یاد دارد و گاه با خاطره‌ی ازلی او به گفت و شنود می‌نشیند. تقدس و تبرّای زنِ شعر صالحی تا بدان اندازه است که شاعر تکرار نام او را خاطره‌ی ناگزیر خداوند می‌داند و تنها با تکرار نام اوست که به آرامشی دل‌خواه می‌رسد. نام این زن آن‌قدر پاک و بی‌آلایش است که شاعر چشم‌هایش را در آن شست‌وشو داده و از طریقِ صافی نام او نگاه خویش را به زندگی می‌پالاید و همه چیز آن را آمیخته با نام و نشان عشق او می‌بیند.

تشخیص چهره‌ی زن شعر صالحی مانند معشوق شعر احمد شاملو باعث برجستگی مضمون عشق در شعر و شاعری وی گشت و توجهات زیادی را به خود جلب نموده و حرف و حدیث‌های فراوانی را در شعر امروز بر پا کرده و مخاطبان شعر وی را به گمانه‌زنی و شک و شبهه درباره‌ی کیفیت عشق و معشوق در شعر این شاعر واداشته است. معشوق صالحی با نام‌هایی چون لیالی‌لا، یوما آنادا، ری را و در پایان نیز انیس در شعر و کلام او هویدا گشته و پرده از چهره برانداخته است. همه‌ی این نام‌ها در واقع یک نام‌اند و آن زنی ازلی است که شاعر معشوق آرمانی خویش را در وجود او نهاده و به دیگران نشان می‌دهد. زنی ازلی و ابدی که گاه شاعر او را در آسمان‌ها می‌جوید و از او می‌خواهد تا از دنیای بالا برای او حرف بزند و برایش شعر بزاید و واژه بیاورد و گاه بر روی زمین با او حدیث دل سر می‌دهد و از زندگی بی او بر روی زمین خدا ابراز بی‌زاری و خستگی می‌کند.

زن شعر صالحی انسانی آگاه و آزاده و پاک است. انسانی که شاعر همواره از جای خالی او در میان زمینیان و در کنار خویش رنجور و دلگیر است ولی از طرفی می‌داند که حضور آن انسان با آن ویژگی‌های اهورایی در کنار آدم‌های زمینی محال است؛ آدم‌های عادی که روزمرگی گریبان‌شان را چسبیده است یا آنانی که خود گریبان روزمرگی را رها نمی‌کنند نمی‌توانند میزبان این زن از ازل آمده باشند و او نباید و خود نیز نمی‌خواهد که دامن او را به غبار زمین و حرف‌های زمینی بیالاید. یکی از نقش‌های این زن اثری در شعر شاعر، القای کلمه به اوست که در این صورت "الهی شعر" نام می‌گیرد. صالحی در جاهای بسیاری به

این ارتباط دو طرفه اشاره نموده است. پس آن کسی که بر زبان شاعر شعر می‌کارد همین زن آسمانی و برتر است و اساساً شاعر همه‌ی علت شاعری خویش را در پرداختن به این عشق پاک می‌داند و از آن به عنوان انگیزه و دلیلی مقدس برای شاعر شدن خود نام می‌برد.

عشق به این معشوق دل‌پسند آن‌قدر در وجود شاعر ریشه دوانده است که شاعر خود می‌گوید: تنها با امید دیدار اوست که هنوز نمرده است. این عشق چنان محکم و استوار است که حتی پس از مرگ نیز شاعر آن را در خویش می‌یابد و اعتقاد دارد که روزی بالاخره به این معشوق دل‌خواه و موعود خواهد رسید و چون طفلی که سال‌ها از آغوش مادر محروم بوده است سر بر دامن او گذاشته و آرام خواهد گرفت:

"من سال‌هاست که در غیاب یک انیس عزیز / تنهایم، / من در غیاب اوست / که به امید آمدنش / به سایه بید و بالای رود پناه می‌برم /... / چیزی کم ندارم از نور / چیزی کم ندارم از بامداد / فقط گاهی در غیاب انیس / به انیس می‌اندیشم، / انیس اسم کوچک یکی از همین دختران دریا بود / مثل شما بود" (صالحی، ۱۳۸۹ الف: ۴: ۶). "من می‌دانم / دیر یا زود به "ری" را "خواهم پیوست" (صالحی، ۱۳۸۹ الف: ۱۲۱). "در غیاب تو سال‌هاست / هرکجا کلمات به یاری ام نمی‌آیند، / نام تو را / بسم‌الطیور ترانه می‌کنم. / تکرار نام تو / یعنی هزار زبان تازه برای تکلم نی" (صالحی، ۱۳۸۹ الف: ۱۲۵). "عین / جانشین الف خواهد شد / شین را / در پرده پلک‌های خود نهان کرده‌ام / و قاف / سرآغاز الفبای آدمی است. / سلام بر همین سه حرف ساده / که همه چیزم را از من گرفته / تا شاعر ترین ترانه خوان زمین شوم" (صالحی، ۱۳۸۹ الف: ۶: ۲۱). "من برای رسیدن به آرامش / تنها به تکرار اسم تو / بسنده خواهم کرد" (صالحی، ۱۳۸۹ ب: ۱۲۷). "بگذار حرف آخرم را، راحت...!! / من می‌ترسم / دختر هزاره‌ی دی‌ماه! / دختر شهریور شهید!..." (صالحی، ۱۳۸۹ ب: ۲۴۸). "من به یک نفر از فهم اعتماد محتاجم / من از این همه نگفتن بی تو خسته‌ام / خرابم / ویرانم، / واژه برایم بی‌انصاف! (صالحی، ۱۳۸۹ ب: ۲۶۶).

- زن:

زن در شعر صالحی چهره‌های گوناگونی دارد؛ ۱- زن: موجودی پاک و ستودنی ۲- زن:

موجودی عشق برانگیز ۳- زن: موجودی ستم‌دیده

چهره‌ی عشق بر انگیز زن در اشعار پیشین نشان داده شد اکنون به نمونه‌هایی از موارد ۱ و ۳ اشاره می‌شود: "من فهمیده‌ام جهان/ بی حضور زن یعنی هیچ! / حتی تاریکی نیز آن را/ تحمل نخواهد کرد" (صالحی، ۱۳۸۹، الف: ۲۱۰). "جایی که زن حضور ندارد/ شب‌نم هم نیست/ و باد/ واسم/ و آینه/ علف./ من نمی‌توانم بی‌اسم زن/ زندگی کنم" (صالحی، ۱۳۸۹، ب: ۲۰۰).

زن در دفتر شعر دریغا ملاعمر:

این دفتر درباره‌ی ملت افغانستان سروده شده است بنابراین در این بخش به بررسی توصیفات چهره‌ی زن افغان توسط صالحی خواهیم پرداخت. چهره‌ی زن افغان در این دفتر چهره‌ای ستم دیده و مظلوم است زیرا زن افغان هیچ نقشی در سیاست‌های این کشور نداشته و همواره قربانی سیاست‌ها و کشمکش‌های مردان خودی و بیگانه بوده است. "او همیشه در باید و نبایدهایی که جامعه و اهل دین بر آن باور داشته‌اند، پیچیده شده و همگام با آنچه بر او وضع شده رفتار کرده است" (قادری، ۱۳۸۷: ۲۱۵). هر حکومتی بر سرکار می‌آمد سخت‌گیری‌ها را علیه زنان افزایش می‌داد. چنان که در شرح روی کار آمدن سردار محمد نادر خان می‌گویند "نخستین کاری که سلطنت نمود انسداد مدارس زنانه انجمن نسوان کابل و جریده‌ی "ارشاد نسوان" بود" (غبار، ۱۳۷۹: ۸۳).

در پاره‌ای از شعر "مویه‌های برقع‌پوش کابلی" شاعر که به عنوان یک زن افغان سخن می‌گوید با لحنی اعتراض‌آمیز ملاعمر را مورد خطاب قرار می‌دهد و اوج اعتراض یک زن افغان را نسبت به وضعیت موجود نشان می‌دهد. فریاد خشم‌آلود زن افغان در این پاره از شعر رعشه بر اندام هر خواننده‌ای می‌افکند؛ زنی که گویی از اعماق تاریخ معاصر افغانستان سر برآورده و راوی روح زنان هم‌نژاد و هم‌سرگذشت و هم‌سرنوشت خویش گشته است: "تو پیرم کردی ملاعمر! / مگر مرا به جرم کدام حرام/ از پیچ و تاب تازیانه باد آفریده‌اند/ که در سرزمین تو زن زاده شدم؟" (صالحی، ۱۳۸۷: ۸۳۳) "من/ سار سربریده به بالای دار/ زن/ کتک‌خورده ی پستونشین تو/ تو/ دستار بند حد زنان هار/ فتوانویس قلعه قندهار/ دیگر چه می‌خواهی از کشتن بودا به بامیان/ بلبل به بادغیس...؟" (همان: ۸۳۴).

در پاره بعد بار دیگر فریاد حق طلبانه‌ی زن افغان شنیده می‌شود؛ فریاد اعتراض آلودی که نارضایتی از انزوای زنان افغانستان را بیان می‌کند:

"پس این برقع پوش کابلی / کی از پستوی هزار حجاب به در خواهد شد؟" (همان: ۸۳۴).
در پایان بار دیگر مستقیماً به ملا عمر می‌تازد و او را به خاطر سخت‌گیری‌های فراوانی که
علیه زنان اعمال کرده است مورد سرزنش قرار می‌دهد:

"دریغا ملا عمر / ای کاش می‌دانستی / تو را نیز به گمانم زنی زاییده است" (همان: ۸۳۴).
شعر "از قندهار تا شمال کویته" نیز که توصیف سرزمینی است که یک پرنده‌ی مهاجر به
آن پناه می‌برد، با تصویری از یک دختر افغان به نام سلیمه پایان می‌یابد. شاعر در جای دیگر
نیز که از یک دختر افغانی سخن می‌گوید او را با همین نام می‌خواند بنا بر این می‌توان گفت
سلیمه نمادی از دختران افغانستان است. این تصویر بدین‌گونه است که شاعر سلیمه را در
حالتی توصیف می‌کند که به تیرکی در یک انبار کاه بسته شده است! برداشت ذهن خواننده با
خوانش این شعر به گونه‌ای ناخودآگاه چیزی جز این نخواهد بود که سربازان بیگانه قصد
دست‌درازی به سلیمه را در سر دارند: "سلیمه را / در انبار کاه / به تیرک آبنوس بسته بودند، /
دوشیزه بود هنوز!" (صالحی، ۱۳۸۷: ۸۳۵).

۴- امید:

امید نیز یکی از حالات گوناگون آدمی، این موجود هزار حال و هزار مقال است. انسان گاه
آن‌قدر امیدوار است که فکر می‌کند هر لامحالی را می‌توان محال کرد و از هر ناممکنی
می‌توان به ممکن‌ی محتوم رسید. اگر امید نباشد زندگی ادامه نخواهد یافت و مرگ اندیشه‌ها و
آینده‌ها از راه فرا خواهد رسید. شاعران نیز به عنوان راویان روح بشریت به این مقوله
پرداخته و از آن دم زده و نوع بشر را به آن فرا خوانده‌اند. صالحی نیز از جمله‌ی این شاعران
است:

"اینجا اگرچه گاه / گل به زمستان خسته خار می‌شود، / اینجا اگرچه روز / گاه چون شب
تار می‌شود / اما بهار می‌شود. / من دیده‌ام که می‌گویم" (صالحی، ۱۳۸۹ الف: ۱۶۶). "دقت کن، /
اگرچه دریا از درد / آبستن است / اما مردم می‌گویند / ما هرگز از بهار زایی باران / نومید
نخواهیم شد." (صالحی، ۱۳۸۹ الف: ۱۶۶). "امید خوب است / و آدمی نیز... امید ادامه‌ی
آدمی‌ست...". (صالحی، ۱۳۸۹ ب: ۵۵). "بگذار هرچه می‌خواهد بیبارد، / بیبارد از سنگ، از سیاهی،

از سکوت، / ما نومید نمی‌شویم" (صالحی، ۱۳۸۹، ب: ۷۹). "من از اندوه آدمی آموخته‌ام / که امید عین عبادت است" (صالحی، ۱۳۸۹، ب: ۱۰۸).

این مضمون در دفتر "دریغا ملا عمر" نیز به چشم می‌خورد. این دفتر چنان‌که گفته شد، در توصیف اوضاع حاضر در کشور افغانستان است و در رده‌ی ادبیات پایداری قرار می‌گیرد. پایداری تنها با امید داشتن به بهبود اوضاع امکان‌پذیر است و این‌گونه است که شاعران و نویسندگان ادب پایداری با وجود پردازش وقایع و توصیف مصیبت‌ها، هیچ‌گاه از این نیروی انرژی‌بخش غافل نبوده و همواره در آثارشان با سخنان امیدبخش خواننده‌ی خویش را به آمدن روزهای خوب نوید می‌دهند.

شعر "معجزه" نیز در حالی که از فرار مردم کابل از شهر جنگ‌زده‌ی شان سخن می‌گوید، روایت می‌کند که مردم کابل در این روزهای آوارگی و بی‌سرپناهی می‌شنوند که " پروانه‌ای لای یک بوته سیم خاردار خواب شکوفه گندم را دیده است!" و با وجود اینکه برای فرار بسیار عجله داشتند، با شنیدن این خبر عجیب دیدن آن را به فرار از شهر ترجیح می‌دهند چون نشانه‌ای از معجزه را در آن دیده‌اند. پروانه می‌تواند رمزی از یک ناجی باشد که در میان هجوم متجاوزان برای آوارگان و ستم‌دیدگان افغانی خواب‌های خوشی دیده است و آنان را به آمدن روزهای خوب نوید می‌دهد. روزهایی که در آن خبری از گرسنگی و فرار و آوارگی و دربدری نباشد.

" برای فرار از کابل / فقط دو راه مانده بود / اما آن روز همه مردم / رو به جانب یک نشانی روشن می‌رفتند / شنیده بودند / بالای کوه، پروانه‌ای / لای بوته سیم خاردار / خواب شکوفه گندم را دیده است" (صالحی، ۱۳۸۷: ۸۴۲).

در پایان شعر "همین‌طور است" نیز که با توصیف حال سربازانی از سرزمینی دور آغاز می‌شود و سپس به شرح ناامیدی انسان از رسیدن به آرزوهای تاریخی‌اش می‌انجامد، می‌بینیم که شاعر به خواننده نوید وجود کسی را می‌دهد که مانند احمدشاه مسعود است. احمد شاه مسعود در این شعر نماد امید بخشی و بهبود وضع جامعه است و با این مژده شاعر می‌خواهد بگوید که هنوز امید نمرده است و در اوضاع نابسامان آن روزها هنوز کسانی بوده‌اند که امیدشان را برای رسیدن به بهروزی از دست نداده‌اند و از شرایط حاکم

کاملاً آگاهند:" اما یک نفر هنوز/ هنوز یک نفر شبیه شاه‌مسعود/ پشت همین دریچه روبه سپیده‌دم بیدار است" (صالحی، ۱۳۸۷: ۸۳۵).

۵- ناامیدی:

انسان گاه احساس می‌کند که همه‌ی درهای رسیدن به آرمان‌ها بر رویش بسته شده و هیچ امیدى به بهبود اوضاع زندگی نیست، همه‌ی روزنه‌های امیدوارکننده مسدود گشته و شعله‌های امید و توکل در دل همه کم سو گشته و به خاموشی گراییده است. این ناامیدی باعث می‌شود انسان از ادامه‌ی راه باز مانده و تلاش‌های خویش را نیمه کاره رها کرده و به گوشه‌ای خزیده و نسبت به همه چیز و همه کس ابراز بی‌زاری و انزجار کند. شاعران نیز گاه این گونه می‌شوند. یکی از مفاهیمی که همواره در سخنان جنگ‌زدگان کشورهای نا آرام دیده می‌شود ناامیدی از بهبود اوضاع نا خوشایند سرزمین خویش است. صالحی نیز که در همه‌ی اشعار دفتر "دریغا ملاعمر" از زبان یک افغانی سخن گفته است، در شعر "دختری اهل هرات به من گفت" حرف‌های یک دختر افغان را واگویی می‌کند؛ دختری که از دست آدمیان آشنا دلگیر است و بر این باور است که دیگر هیچ‌کس نمی‌تواند اوضاع وخیم افغانستان را سر و سامان ببخشد و داد افغان‌های ستم‌کشیده را از بیدادگران بستاند و همه‌ی چیزهایی را که تا کنون از آن محروم بوده‌اند، به آنان وا پس دهد! این دختر افغان گویی هنگامی که این احساس به او دست می‌دهد ناگهان شعر "کسی که مثل هیچ کس نیست" از فروغ فرخ‌زاد را به خاطر می‌آورد و سپس می‌گوید منظور فروغ را نیز از صیاد پیر و پری کوچک غمگین می‌داند اما شرایط امروزی افغانستان به گونه‌ای است که هیچ نجات دهنده‌ای نمی‌تواند آن عدالت آرمانی را که فروغ در آن شعر خواب دیده است، در این روزگار برقرار کند:

"خیلی کم دروغ می‌گویم/ می‌فهمم منظور فروغ از صیاد پیر و/ پری کوچک غمگین چه بوده است./ دیگر هیچ کسی/ قادر به تقسیم شربت سیاه سرفه و/ سینمای فردین نیست... همه آن صحبت‌های ساده و/ حرف‌های قشنگ معصومانه مرده اند" (صالحی، ۱۳۸۷: ۸۴۳).

در پاره‌ای از شعر "همین طور است" نیز مفهوم ناامیدی و یاس از واژه‌های شاعر شنیده می‌شود: "خورشید/ رفته به انتهای خواب و/ وقت چرت خمارش رسیده است./ لورکا مرده/ ژان پل سارتر مرده/ ریتسوس و راز دار آیدا مرده" (همان: ۸۳۵).

از نظر شاعر عدالت و آزادی و انسان‌دوستی همه رنگ باخته‌اند زیرا منادیان این مفاهیم همه مرده و گویی آن مفاهیم را نیز با خود به گور برده‌اند! جملات آغازین این پاره از شعر یاد آور پاره‌ای از شعر "آیه‌های زمینی" فروغ فرخ‌زاد در دفتر "تولد دیگر" است. آن‌جا که می‌گوید: "و آن‌گاه خورشید سرد شد..." (فرخ‌زاد، ۱۳۶۰: ۳۰۷) و نیز پاره‌ی "خورشید مرده بود..." (همان: ۳۰۹) که آن نیز در همین حال و هوای ناامیدی بشرِ امروزی از اوضاع رو به افول جهان سروده شده است.

۶- اندوه:

یکی از مضامینی که همواره در سخن شاعران یافت می‌شود غم و درد و اندوه و حزنی است که لحن و بیان آنان را فرا می‌گیرد و آنان از این طریق اندوه‌زمانه‌ی خویش را به مخاطب هم روزگار و نیز مخاطبان آینده منتقل می‌کنند. شاعران از جمله انسان‌هایی هستند که معتقدند اگر انسان درد نداشته باشد آدمیت او زیر سوال خواهد رفت و دیگر نباید نام بلند انسان را به دوش کشیده زیر سایه‌ی این نام نفس بکشد و احساس کند که زنده است و دارد زندگی می‌کند. صالحی نیز اعتراف می‌کند که مهم‌ترین نشانه‌ی شاعری دردمندی و درد سُرایی است. او معتقد است که رسالت شاعران همانا بازگویی اندوه آدمی‌زاد است و شاعر باید واژگانش را وقف بیان دردهای تاریخی هم‌نوعانش بگرداند. در زیر نمونه‌هایی از دردواژه‌های صالحی آورده شده است:

"تمام سهم من از جهان/ فقط فرصت ناگزیر همین گریستن است/ که گاه/ به یادم می‌آورد شاعرم هنوز" (صالحی، ۱۳۸۹ الف: ۳۹). "وقتی می‌گویم/ من درد دارم،/ درد دارم!/ کجای دنیا/ دنیا بی درد به دنیا می‌آید؟" (صالحی، ۱۳۸۹ الف: ۲۳۳). "چقدر خسته‌ام از مرور این همه خواب/ تحمل این همه اندوه... (صالحی، ۱۳۸۹ ب: ۲۲۶). "میان اندوه و امن عیش/ من سال‌هاست/ که زیستن و گریستن را/ برگزیده‌ام/ من از همان اول اتفاق/ هم‌درد اندوه آدمی بوده‌ام" (صالحی، ۱۳۸۹ ب: ۲۲۷) "مادر تکلم اندوه آدمی/ کلمه کم آورده‌ایم" (صالحی، ۱۳۸۹ ب: ۲۲۸)

۷- شادی:

حال انسان چون حال آسمان است گاه تیره و تار است و می‌خواهد ببارد و گاه آن قدر روشن و شفاف و شاداب است که زمین و زمان را سرشار از نور و روشنایی می‌کند. او گاه

از شدت اندوه و گرفتگی مانند کوهی از آتش است که هر لحظه ممکن است با کبریت سخنی سرد یا نگاهی ناروا برافروخته گشته دامن خود و هم‌نشینانش را بسوزاند و گاه آن چنان بسیط الحال و مطلوب الاحوال است که شادمانی از چشم و زبانش می‌بارد. صالحی از جمله شاعرانی است که تعداد روزهایی که آسمان شعرش ابری و سخنش دل‌گیر است بسیار بیش‌تر از روزهایی است که آفتاب شادمانی بر آسمان کلامش تابیدن می‌گیرد. در این جا به دو نمونه از شاد سُرایی‌های وی اشاره می‌شود: "حیف نیست روی از این باران بی‌گزند بگیری! شادمانی می‌بارد / شادمانی دارد از شستن جهان به آرامش هوا می‌رسد. / حتی شیئی خاموش به شادمانی برخاسته / می‌خواهد خنیاگری کند" (صالحی، ۱۳۸۹، الف: ۲۸۶).

"شادی کنید! / من با خبرهای خوش / به خانه بازخواهم گشت. / ... / شادی کنید! / رنگ به رخسار خاک باز می‌گردد، / باران‌های پیاپی بسیاری در پی است. / ما بینا تر از همیشه / از بلوغ شب‌نم و عطر هوا / حرف خواهیم زد. / این قول دختری از خواب خاوران و / کرانه‌ی کبریاست، / که بی‌رؤیای او زمین می‌میرد" (صالحی، ۱۳۸۹، ب: ۲۵۵).

۸- بدبینی:

تیرگی و تاری اندیشه همواره یکی از موجبات ملال انسان بوده و هست و این موجود روحانی هرگاه از روزگار دل‌گیر شود نسبت به همه‌ی جنبه‌های زندگی بدبین گشته و آن را به باد ناسزا می‌گیرد. شاعران هرگاه از اوضاع زمانه و دنیای خود خسته و درمانده شوند همه چیز را بد می‌بینند و همه چیز در چشم آنان بد جلوه می‌کند:

" می‌پرسم انتهای این تاریکی کجاست؟ / هیچ! / دنیا تا دلت بخواهد بیهوده ی مطلق است" (صالحی، ۱۳۸۹، الف: ۲۲۷) " من می‌دانم به الفبای موعود نخواهیم رسید، / من این کلمات شکسته را می‌شناسم / کسی با پشیمانی ما پیمان نخواهد بست / برگردیم." (صالحی، ۱۳۸۹، ب: ۸۵) و این پاره که از زبان مردگان خطاب به شاعر است: " واژه‌ها / دربان دروازه‌ی دوزخ‌اند، / واژه‌ها دروغ می‌گویند، / دیگر هیچ کلمه‌ای / برای کشف آن کتاب نانوشته / نخواهد آمد" (صالحی، ۱۳۸۹، ب: ۱۳۳).

۹- وارستگی:

وارستگی و آزادگی از ویژگی‌های برجسته‌ی شخصیت سید علی صالحی است. او شاعری است که جهان را با تمام سر و صدا و قیل و قالش کوچک‌تر از یک دانه‌ی جومی‌بیند. بی‌نیازی او زیستنی با قناعت و سربلندی را برایش به ارمغان آورده است:

"من اولاد آهسته نورم/ نیازی ندارم به آفتاب معرفی شوم/ نیازی به فتح فال و/ قصه قال و/ هوای حال ندارم" (صالحی، ۱۳۸۹، الف: ۱۱۳). "راضی‌ام، / زیرا بی‌نیازتر از مرگ زیسته‌ام" (صالحی، ۱۳۸۹، الف: ۱۳۶). "تا هستم، / هستم! / همین طور هستم، / قانع، برادر، سربلند، پاکیزه، رستگار! " (صالحی، ۱۳۸۹، الف: ۲۰۴). "من زیبا زیسته‌ام حتی به وقت رنج" (صالحی، ۱۳۸۹، الف: ۲۰۶). "به مادرم بگو/ نگران نداشته‌های من نباش، / من سال‌هاست/ با ثروت کلان کلمات خود/ بر حضور هفت آسمان حامله/ حکومت کرده‌ام" (صالحی، ۱۳۸۹، الف: ۲۷۷). "سربلندی آفتاب/ از قامت تغزل من کوتاه‌تر است" (صالحی، ۱۳۸۹، الف: ۲۹۵).

"جهان/ با این همه هیاهوی بی‌دلیل/ فقط تاکید کسی/ بر علامت آشکار تعجب است" (صالحی، ۱۳۸۹، ب: ۱۹۷). "من هرگز جهان را به قدر یکی دانه‌ی جو حتی/ جدی نگرفته‌ام" (صالحی، ۱۳۸۹، ب: ۸۸).

۱۰- زندگی:

زندگی با تمام خوبی‌ها و بدی‌ها و روشنی‌ها و تاریکی‌هایش همواره دست‌مایه‌ی سرایش شاعران بوده است. این ساحران کلام گاه از زندگی، الهه‌ای ساخته و به ستایش آن برخاسته‌اند و گاه آن را دیو پتیاره‌ای می‌بینند که دامن آنان را چسبیده و رهایشان نمی‌کند. گاه از شدت علاقه در برش می‌گیرند و بر سینه‌اش می‌فشارند و گاه با کمال بی‌نیازی از نزدیکی به آن اجتناب می‌ورزند و خود و دیگران را از آلودگی بدان برحذر می‌دارند. این تناقضات در کلام بیش‌تر شاعران یافت می‌شود که در زیر به چند نمونه از چهره‌های این دیو فرشته‌خو در شعر صالحی اشاره می‌شود:

"راست‌اش/ گاهی از شدت علاقه به زندگی/ حتی سنگ‌ها را هم می‌بوسم./ کلمه‌ها را/ کتاب‌ها را/ آدم‌ها را...!" (صالحی، ۱۳۸۹، الف: ۵۰). "آخر این چه زندگی‌ست/ که کلمات حتی از هول شنیدن اسم خویش/ به موطن گمنام‌ترین مردگان می‌گریزند؟" (صالحی، ۱۳۸۹، ب: ۱۲۴).

۱۱- شعر و شاعری:

شعر و شاعری یکی از مضامینی است که صالحی همواره از آن به گونه‌های گوناگون یاد می‌کند. شعر در نزد صالحی الهام است و شاعران وارثان راستین پیامبرانند. شعر در نزد او زندگی است، زندگی محض است. شاعر می‌سراید تا نمیرد، شعر نفس کشیدن است، درد است، درمان است، شعر معجزه‌ی شاعراست! شاعر هم‌نفس فرشتگان است، شعر سادگی است، شاعر اولاد راستین پروردگار است و خواست او بوده است که شاعر کاشف کلمه‌ها و اوراد شاعرانه‌ی انسان شود و بلاغت باران را بر عهده بگیرد. شعر تنها گریزگاهی است که شاعر از دست و زبان عده‌ای از نادانان و لاشعورانی که بوی بی‌دلیل آدمی می‌دهند به آن پناه برده و کمی آرام می‌گیرد و مکافات همه‌ی آن نادانان را به شعر می‌سپارد.

شعر گاه نیز برای شاعر پیام‌آور اندوه است، لحن آن حزن‌انگیز می‌شود و روح روان و پویای شاعر را تا مرز افسردگی می‌کشاند. شعر برای صالحی گاه چون غذایی شیرین است که هم شاعر را آزار می‌دهد و هم برای او طعمی دل‌خواه و دل‌چسب دارد. اندوه شاعرانه شاید شیرین‌ترین اندوهی باشد که بشریت آن را تجربه می‌کند زیرا شاعران شعر را رسالت می‌دانند و از این اصل نیز آگاه‌اند که رسولان همواره در رساندن پیام خویش به گوش زمینیان به موانعی برمی‌خورند که گاه موجب اندوه و خستگی آنان می‌شود:

"چه کسی نخستین ترانه را از من شنید/ نخستین بار / چه کسی / مرا به اسم اندوهبار شاعر... آوازم داد؟" (صالحی، ۱۳۸۹ الف: ۴۸) "یادتان باشد/ هرملتی/ گاهی به شاعر ساده‌ای مثل من/ نیاز مطلق دارد" (صالحی، ۱۳۸۹ الف: ۶۳۱). "به بسیاری دشنام‌ها پاسخ نداده‌ام./ به بسیاری سیلی‌ها/ پاسخ نداده‌ام./ مکافات همه مقصرین را به شعر سپرده‌ام،/ "انشا الله... " آن‌ها نیز شاعر خواهند شد/ بعد می‌فهمند من چه کشیده، چه می‌کشم" (صالحی، ۱۳۸۹ الف: ۱۳۴). "آیا هیچ آدم عاقلی/ به این وقت وهم و به این دقیقه بی دلیل/ صدای باران پیاپی واژه را می‌شنود؟/ من چرا، چه کردم که شاعر شدم!" (صالحی، ۱۳۸۹ الف: ۲۴۸). "راهی نیست./ من دوباره به دنیا خواهم آمد/ اما متأسفانه باز هم شاعر! " (صالحی، ۱۳۸۹ ب: ۴۴). "در این سرزمین/ هرکسی/ به نحوی زنده است هنوز،/ از این میان/ یکی منم/ که شاعرم،/ و می‌نویسم

که نمیرم" (صالحی، ۱۳۸۹: ۹۳). "گاهی خیال می‌کنم / رؤیاهای همه‌ی رسولان را / من به ارث برده‌ام" (صالحی، ۱۳۸۹: ۱۶۴).

۱۲- سوگند:

یکی از راه‌هایی که معمولاً انسان‌ها برای تاکید بر سخن خویش بدان متوسل می‌گردند سوگند خوردن است. سوگند خوردن به نام خداوند و اولیاء مرسوم‌ترین شکل سوگند است و پس از آن سوگند خوردن به جان عزیزان می‌باشد. اما صالحی بیشتر به عناصر طبیعت سوگند می‌خورد. آیین سوگند خوردن به عناصر طبیعی مانند ماه، آفتاب، آسمان و آب یادگار ایرانیان باستان است که در کلام برخی شاعران نیز متجلی شده است. این آیین هنوز هم در میان بختیاری‌ها که از کهن‌ترین اقوام ایرانی هستند و هنوز به برخی آیین‌های باستانی پای‌بند مانده و چون نیاکان آریایی خویش عمل می‌کنند، رایج است. بعید نیست اگر صالحی که در لابه‌لای اشعارش همواره از انتساب خویش به ایل بختیاری اظهار سربلندی و افتخار می‌کند، آیین سوگند خوردن به این عناصر را از فرهنگ آنها گرفته و پرورش داده باشد:

" قسم می‌خورم به هجرت ماه / که نخستین منزل خود را / هرگز از یاد نخواهم برد. " (صالحی، ۱۳۸۹: الف: ۲۰۷). " قسم به اسم / قسم به / اتفاق اسم / قسم به فهم، به فاصله / به زود، به زندگی، به دیر، / قسم به چاه، به چراغ / به نسبتی زنفیر...! " (صالحی، ۱۳۸۹: ب: ۱۷۴). " تو را به اسم آب / تو را به روح روشن دریا / به دیدنم بیا. " (صالحی، ۱۳۸۹: ب: ۲۶۶).

۱۳- مرگ:

و اما نهایت همه‌ی موجودات پیوستن به دنیای فراخ و بی‌نهایتی است که روزی آن را ترک گفته و پا به وادی تنگ و تاریک دنیا می‌نهند. گوشه‌ی خاموش و آرامی که روح خسته و ناآرام از حوادث دنیای مادی تنها در آن جا آرام می‌گیرد و به خوابی همیشگی فرو می‌رود. آغوش امن و مهربانی که امنیت تمام هستی را در خود پنهان دارد. حادثه‌ی مبارکی که همه‌ی وجود انسان را تا ناکجاها کشانده و به او لذت آرامشی را می‌چشانند که همواره آرزوی آن را در سر و سینه می‌پرورانده است. مرگ قاصد خوش سیمایی است که چون دریایی بی‌کرانه همه‌ی زشتی‌ها و پلشتی‌های دنیایی را در خود حل کرده و به روح هراسیده و گریزان از دیو

دنیا وعده‌ی راستین دنیایی پاک و بی‌هراس داده و او را دوباره به روزهای آرامش بی قید و شرط گذشته برمی‌گرداند.

سید علی صالحی نیز به مرگ از دریچه‌ای مثبت و روشن می‌نگرد نه از روزنه‌ای تنگ و تاریک؛ آن را پیش‌آمدی زیبا می‌بیند نه فاجعه‌ای تلخ و غمگنانه. مرگ آگاهی صالحی انسان را به وجد آورده و مرگ را در چشم او رویدادی عادی جلوه می‌دهد که بخشی از زندگی و اصلاً غایت و نهایت زندگی است. نزدیکی صالحی به مرگ تا جایی است که با او به گفت و گو می‌نشیند و بر سر فرصت‌های پیش رو با او چانه می‌زند. صالحی از مرگ هیچ گونه هراسی ندارد و خود می‌داند که فرصت‌ها اندک و مرگ آمدنی است پس باید خود را هر چه پیش‌تر و بهتر شایسته‌ی استقبال این سفیر عالم بالا نمود:

"ناگهان همه رفته‌اند / ناگهان تنها مانده‌ام / من از رسیدن به نوبت خود هرگز نترسیده‌ام" (صالحی، ۱۳۸۹ الف: ۶۴). "من مسافرم / فرصت... اندک است. / وقتی که باران می‌آید / نمی‌خواهم برادرش تشنه مرده باشد" (صالحی، ۱۳۸۹ الف: ۶۹). "چه کنم، چه بگویم؟ / من هر شب / در گفت و گوی خود با مرگ / هزار بار می‌میرم و صبح / دوباره در عزای خویش زنده می‌شوم" (صالحی، ۱۳۸۹ ب: ۸۰). "حیرتا که مرگ می‌ترسد / با من از زندگی سخن بگوید" (صالحی، ۱۳۸۹ ب: ۸۸). "من بارها مرده‌ی خود را / بر دوش فانوس و فرشته دیده‌ام / که از خواب خاک / به آرامش خانه‌ام باز آورده‌اند" (صالحی، ۱۳۸۹ ب: ۱۲۸). "گاهی / فکر می‌کنم که مرگ / اسم آسان چیزی / شبیه به زندگی ست" (صالحی، ۱۳۸۹ ب: ۲۰۵).

نتیجه

در این نوشتار به بررسی عواطف شخصی و تجربیات شاعرانه‌ی یکی از شاعران معاصر ایران پرداخته شد. عواطف و معانی برجسته‌ی شعر این شاعر نو پرداز مواردی چون انسان، عشق، زن، امید، ناامیدی، بدبینی، اندوه، شادی، زندگی، شعر و شاعری، خداوند، سوگند و مرگ را در بر می‌گیرد که از این میان عشق بیش‌ترین شواهد را به خود اختصاص می‌دهد و سپس به ترتیب می‌توان به شعر و شاعری، انسان، بدبینی، اندوه و ناامیدی اشاره کرد ضمن این‌که شادی کم‌ترین شمار شواهد را داراست. در تمام این موارد شاعر برخوردی ویژه با این مسایل دارد مانند زن که در شعر صالحی چهره‌ای اساطیری و ماورایی دارد و

اندوه و شادی که با عواطف بشری می‌آمیزد و بیش از آنکه فردی و شخصی باشد، انسانی و بشری و حتی جهانی می‌شود به طوری که درد و رنج مرد و زن و کودک افغان نیز مانند درد های خود او آزارش می‌دهد. نگاه او به مرگ نیز از دریچه ای تنگ و تاریک نیست و آنرا فاجعه ای غمگنانه نمی‌بیند بلکه در احساس شاعر، مرگ بخشی از زندگی و اصلاً غایت و نهایت زندگی است.

منابع

- ۱- براهنی، رضا، طلا در مس، جلد سوم، چاپ اول، تهران: نویسنده، ۱۳۷۱.
- ۲- پورنامداریان، تقی، رمز و داستان های رمزی، چاپ سوم، تهران: علمی و فرهنگی، ۱۳۸۱.
- ۳- تولستوی، لئون، هنر چیست؟، مترجم کاوه دهگان، چاپ چهارم، تهران: امیرکبیر، ۱۳۵۲.
- ۴- دهقانیان، جواد و سید فضل الله میرقادری، بررسی تطبیقی شادی و غم در شعر اخوان ثالث و ایلیا ابو ماضی، نشریه ادبیات تطبیقی، ش پنجم، صص: ۱۷۲-۱۴۱، دانشگاه کرمان، ۱۳۹۰.
- ۵- رزمجو، حسین، انواع ادبی و آثار آن در زبان فارسی، چ دوم، مشهد: آستان قدس رضوی، ۱۳۷۲.
- ۶- روزبه کوهشاهی، روح الله، تجربه عاطفی ویلیام وردزورث و منوچهری دامغانی در توصیف طبیعت، پژوهشنامه ادب غنایی، ش نوزدهم، صص ۱۴۴-۱۲۵، دانشگاه سیستان و بلوچستان، ۱۳۹۱.
- ۷- زرقانی، سید مهدی، چشم انداز شعر معاصر ایران، تهران: ثالث، ۱۳۸۳.
- ۸- شفیعی کدکنی، محمد رضا، ادوار شعر فارسی، تهران: انتشارات سخن، ۱۳۸۰.
- ۹- صالحی، سید علی، مجموعه آثار، دفتر دوم (شعر)، چاپ سوم، تهران: نگاه، ۱۳۸۷.
- ۱۰- _____، انیس آخر همین هفته می آید، چاپ اول، تهران: انتشارات نگاه، ۱۳۸۹.
- ۱۱- _____، ما نباید بمیریم رؤیاها بی مادر می شوند، تهران: نگاه، ۱۳۸۹.
- ۱۲- صفا، ذبیح الله، حماسه سرایی در ایران، تهران: فردوس، ۱۳۷۴.
- ۱۳- طاهری، قدرت الله، اصالت تجربه در غزلهای سنایی، پژوهشهای ادبی، سال ۶، شماره ۲۲، صص: ۸۱-۹۹، تهران، ۱۳۸۷.
- ۱۴- غبار، میرغلام محمد، افغانستان در مسیر تاریخ، جلد دوم، پشاور: میوند، چ سوم، ۱۳۷۹.
- ۱۵- فرخزاد، فروغ، مجموعه اشعار، تهران: شقایق، ۱۳۶۰.
- ۱۶- قادری، حمیرا، بررسی روند داستان نویسی در افغانستان، تهران: روزگار، ۱۳۸۷.
- ۱۷- گراهام، گوردن، فلسفه هنرها، ترجمه مسعود علیا، تهران: ققنوس، ۱۳۸۳.
- ۱۸- معین، محمد، فرهنگ فارسی، جلد ششم، چاپ هشتم، تهران: امیرکبیر، ۱۳۷۱.

Sources:

- 1-Barahani, Reza. *Tala dar Mes (Gold in Copper)*. 3rd vol., 1st ed., Tehran: The Writer, 1992.
- 2-Dehghanian, Javad, Seyed Fazlollah Mirghaderi. *Comparative Investigation of Joy and Sorrow in the Poetry of Akhavan Sales*

- and Elia Abu Madi. *Adabiat-e Tatbighi Journal*, 5, Kerman: Kerman University, Pages: 141_172, Winter 2011.
- 3-Farrokhzad, Forough. **Collection of Poems**. Tehran: Shaghayegh Press, 1981.
- 4-Ghaderi, Homeyra. **Investigation of Story Writing Procedure in Afghanistan**. 1st ed., Tehran: Roozgar Press, 2008.
- 5-Ghobar, Mir Gholam Mohammad. **Afghanistan on the Course of the History**. 2nd vol., 3rd ed., Peshawar: Markaz-e Nashrati-ye Meyvand, 2000.
- 6-Graham, Gordon. **Philosophy of the Arts**. Translator: Masoud Olya, Tehran: Ghoghnoos Press, 2004.
- 7-Moin, Mohammad. **Persian Dictionary**. 6th vol., 8th ed., Tehran: Amir Kabir Press, 1992.
- 8-Pournamdarian, Taghi. **Ramz va Dastanha-ye Ramzi, Cipher and Cipher Stories**. 3rd ed., Tehran: Elmi& Farhangi Press, 2002.
- 9-Razmjoo, Hossein. **Literary Genres and The Secrets in the Persian Language**. 2nd ed., Mashhad: Astan-e Ghods-e Razavi Press, 1993.
- 10-Roozbeh Kuhshahi, Roohollah. **Emotional Experience of William Wordsworth and Manuchehri Damghani in the Description of the Nature**. *Adab-e Ghanaee Research Journal*, 19, Zahedan: Sistan& Baluchestan University, Pages: 125_144, 2012.
- 11-Safa, Zabihollah. **Epic Composing in Iran from the oldest Period of the History to the 14th Century A.H.** Tehran: Ferdows Press, 1995.
- 12-Salehi, Seyed Ali. **Collection of Works**, 2nd Book (Poem). 3rd ed., Tehran: Negah Press, 2008.
- 13-Ibid. **Anis Will Come This Weekend**. 1st ed., Tehran: Negah Press, 2010 a.
- 14-Ibid. **We Must Not Die, Dreams Will Lose Their Mother**. 1st ed., Tehran: Negah Press, 2010 b.
- 15-Shafiee Kadkani, Mohammad Reza. **Courses of the Persian Poetry**. Tehran: Sokhan Press, 2001.
- 16-Taheri, Ghodratollah. **Authenticity of Experience in Sanaee's Lyric Poems**. *Pajoohesh-ha-ye Adabi Journal*, 22/6, Tehran, Pages: 81_99, 2008.
- 17-Tolstoy, Leo. **What is Art?**. 4th ed., Translator: Kaveh Dehgan, Tehran: Amir Kabir Press, 1973.
- 18-Zarghani, Seyed Mehdi. **Perspective of Iran's Contemporary Poetry**. Tehran: Sales Press, 2004.